

استاد علامه مجتبی مینوی - لندن
نامه ایست که یکی از دوستان خود فرستاده

پستی و بلندی ملل از چیمت ؟

دوردور خشکسال و قحط دین و دانش است ،
چندگونی « فتح بابی کو و بارانی کجاست » ؟
(انوری)

رفیق شفیقم نوشته بودی که « در یکی از مهنامه های سید احمد کسروی در موضوع انحطاط اخلاقی و عدم رشد صحیح جامعه ایرانی بحث شده بود ، و او علت آن را اوهم مذهبی و رسوم و عادات کهنه و اشعار و تصوف تشخیص داده بود ، و عقیده اش این بود که این جامعه وقتی اصلاح میشود که مراسم قدیمی مثل درویش مسلکی و فالگوش نشستن و بیختن سمنوی نوروز و سوزیده بدر رفتن و سروسینه زدن دهه محرم و این قبیل چیزها را کنار بگذارد ، و معتقد بود که با کنار گذاردن این خرافات ، ایرانیان بشمار معنی انسان خواهند شد ، و برای پیشرفت اخلاقی خود و ترقی صنعتی و فلاحی کشورشان مانند سایر ملل بجنب و جوش خواهند افتاد . » باز نوشته بودی که « از طرف دیگر دکتر محمد میردامادی نویسنده نامه پزشکان (مشهد) فرضیه ای پیش آورده بود که ترقی یا انحطاط اخلاقی يك ملت معلول عواملی است از قبیل تابش آفتاب و وزش باد و نوع تغذیه در يك محیط ، که آن عوامل در نشوونمای ترکیبات بدن مؤثر می افتند و در نتیجه آن مردم روحاً قوی یا ضعیف بار می آیند ، و راه ترقی و تنزل می پیمایند . »

بس از نقل این دو عقیده نوشته بودی که « هر چند عوامل طبیعی با این توصیف در تشکیل بدن هر نبات و حیوانی در آن محیط کمال تأثیر را دارد در اینکه آیا این فرضیه بطور قطع و کامل يك قاعده کلی برای تکامل ملل و بهبود احوال آنان هست یا نه ، و اگر هست بچه نحوی میتوان آن را در عمل وسیله پیشرفت ملت قرارداد ، روشن نیستیم . زیرا که با دقت در توالی حوادث و اوضاع زندگی و محیط بسیاری از اقوام و ملل می بینیم که با وجود اینکه در آب و هوای ممالک و محیط زندگی ملل چندان تغییری حاصل نشده است رسوم و شئون زندگی و میزان سیر ترقیات اخلاقی و علمی آن اقوام تا حدود محسوسی تغییر کرده ، و آنهاییکه وقتی پیشرو هادی افکار بوده اند ز مسانی عقب مسانده اند و عقب افتادگان بجلورفته اند ؛ و حتی آورندگان ادیان و واضعین قوانین مدنی با آنکه منظور عموم آنان امر ب معروف و نهی از منکر است اساساً توانسته اند بطور قاطع و کلی برای تعمیم اخلاق و فرهنگی که منتهی باسایش و تمدن گردد ارائه طریق نمایند ؛ و یا این که شاید آن ترقی اخلاقی حاصل نشده است ، و بشر بآن مدارج فرهنگ و تمدن که منظور انبیا و حکما بوده است واصل نشده است ، و هنوز در ظلمت منازل حیات راه پیمانی میکند ، و

این سنجشهای فلسفی که با الفاظ خیر و شر، و حقیقت و اوهام، و نرحم و قساوت، و مسهر و عداوت و غیره برای خود ملاک عمل کرده است هنوز تحقق نپذیرفته و بر کرسی ثبات نشسته است تا بتوانیم برای تعیین مأخذ صحیح زندگی و سنجیدن تمدن و ترقی اقوام میزان و مقیاسی داشته باشیم.

بعد از بیان این مطالب از من خواستار شده بودی که در خصوص عوامل و علل ترقی و تنزل ملل اظهار عقیده ای بکنم. از قضا یکی دیگر از آشنایان نیز نامه ای نوشته و خواهش کرده بود که «در باره نهضت فکری کسروی و صدها کتاب و نشریه که دربارهٔ دین و زبان و تاریخ و امور اجتماعی و سیاست و اقتصاد انتشار یافته است» رأی و نظر خود را بگویم. از حسن ظن هر دو تن متشکرم اما بدانید که اظهار عقیده من در این باب بصورت بحث منطقی برای نشان دادن عیوب سخنان هر دو طرف، و برای معرفی چند مأخذ معتبری است که از خواندن آنها ممکنست بکشف جواب این سؤال موفق شویم.

اما قبل از آنکه باصل موضوع (یعنی عوامل مؤثر در ترقی و تنزل امم) پردازم نظر خود را دربارهٔ مرحوم کسروی عرض میکنم: بنده با او آشنائی شخصی داشتم و مدتی باهم معاشرت و رفت و آمد داشتیم، و هنوز هم معتقدم که شخص فاضل و مطلق بود و در تحقیق و تتبع دستی داشت، و بعضی از کتب تحقیقی او مثل رسالهٔ «زبان آذری» و کتاب «شهرباران گمنام» خوب و مفید بود. اما بدبختی ما ایرانیان است که هر یک از ما که در رشته ای از رشته‌ها فضل و برتری حاصل میکند و مبرز میشود بآن قدری که واقعا میدانند اکتفا نمیکند، و قدم از دایرهٔ اطلاعات و رشتهٔ خصوصی خویش بیرون گذاشته خود را در همهٔ امور استاد متبسم و حجت عصر تصور میکنند. مرحوم کسروی ابتدا بنای تاخت بردن بر مستشرقین اروپا را گذاشت و بعضی از اشتباهات آنها را بهانهٔ منکر شدن کلیهٔ فضایل و تحقیقات ذی قیمت آنها کرد. سپس با مایهٔ کمی که از معرفت به خط و زبان پهلوی نزد مرحوم هرتسفلد (Hertzfeld) آلمانی بدست آورده بود خویشان را استاد مسلم پهلوی قلمداد کرد و شروع بعبی گیری بر علمای درجهٔ اول این فن کرد. در این ضمن هم تحت تأثیر افکار و القاءات اشخاصی از قبیل میرزا رضاخان بگشروی قزوینی و میرزا ابوالقاسم خان آزاد مراغه‌ای واقع گردید بود و کمر ببارزهٔ با کلمات عربی که در زبان فارسی رایجست و جزء زبان ماشده است بسته بود؛ و شیوهٔ خاصی در فارسی نوشتن پیش گرفته بود که هر گاه بر آن عنوان «کج سلیقگی» بگذاریم نسبت با ملاحظه و ارفاق کرده‌ایم. ثمری که این شیوه و روش او داشت این بود که مرقومات او بر فارسی زبانان غیر مفهوم گردیده بود، و این امر موجب تأسف دستان و آشنایان او بود، چنانکه علامهٔ محقق آقای قزوینی در مقالهٔ انتقادیه‌ای که راجع بر رسالهٔ زبان آذری نوشتند بتفصیل در این باب بحث کردند (رجوع کنید بجلد اول از بیست مقالهٔ قزوینی چاپ بمبئی ص ۱۴۷ و ۱۴۸). اما کسروی لجاج کرد و در آن اسلوب انشای ثقیل پابرجا ماند. بعد از اینها در صدد اصلاح اخلاق جامعه و پاکیزه کردن عقاید دینی ایرانیان از خرافات و اعتقادات باطل برآمد، که فی نفسه کار بسیار خوبیست، و هر قدر عدهٔ کسانی که باین کار مشغول شوند بیشتر باشد برای ما بهتر است، و لسی کسروی راه غلط

پیش گرفت و بسیار تند رفت و انبوه عظیمی را از خود رنجانید و کارهایی کرد که حتی عقلا و معتقدین باصلاح را منزجر کرد. بنده در این مواقع در ایران نبودم و از نوشتجات سیاسی و اجتماعی او چندان چیزی نخوانده‌ام، و اقرار میکنم که اگر خوانده بودم نیز شاید مقصود او را نمیفهمیدم، و از اعمال او جز از راه اخبار جراید و اعتراضات مجلات ایران خبری ندارم. اما این قدر را میدانم که تحقیق در علل ترقی و تنزل اقوام و پیدا کردن طریقه مشی اخلاقی کار او نبود و گمان نمیکنم که او نهضتی ایجاد کرده باشد و پیروانی داشته باشد، و یقیناً ده بیست سال دیگر اگر کسی در ایران از او بادی بکند بمناسبت کتاب شهریاران گمنام یا رسالهٔ زبان آذری او خواهد بود و بس. در تألیف کتاب راجع بتاریخ مشروطه بقدری غرض بکار برده و در تشخیص صحیح و سقیم اخبار مسامحه کرده است که میتوان غالب اقوال او را از اعتبار ساقط دانست.



همچنانکه مرحوم کسروی را مرد میدان اینگونه تحقیقات و رهنمائیها میدانم هیچ ایرانی دیگری را نیز نمیشناسم که فعلا غلم و استعداد و مایه و قوهٔ این را داشته باشد که رأی قاطع دربارهٔ علل تنزل ایرانیان بدهد و طریقهٔ ازالهٔ معایب و اعادهٔ عظمت دیرین را نشان بدهد. بنا بر این اگر خود من در این موضوع مهم رأی و نظری اظهار کنم همان عملی را که از دیگران ناروا میدانم مرتکب شده‌ام.

در میان کتب مسلمین کتابهایی هست که در باب تهذیب اخلاق و تربیت نفس و تدبیر امور جماعت و سیاست ملکی و مدنی نوشته شده است، مثل بعضی از رسائل و کتب ابن المقفع و ابو نصر فارابی و ابوالحسن عامری و مسکویهٔ رازی و ابوعلی ابن سینا و کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر و خواجه نظام الملک طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و غیرهم. و نیز یک کتاب منحصر بفرد هست دربارهٔ علل ترقی و تنزل ملل و فلسفهٔ تاریخ و بحث در اموری که نشانهٔ تمدن و موجب عمران و آبادی است، و آن مقدمهٔ ابن خلدون است که حتی علمای محقق و مدقق اروپا بعلوم مقام آن معتقدند و آن را از کتب معتبر و خواندنی عالم میدانند، و حتماً باید بزبان فارسی ترجمه گردد، و هر کس که عربی میداند آن را بخواند. مقدمهٔ ابن خلدون قدیمترین کتابی است که در فن فلسفهٔ تاریخ نوشته شده، اما این علم هم در یکصد و پنجاه سالهٔ اخیر در اروپا بتدریج ترقی کرده و پیاپی رسیده است که فکر ما از وصول بغایت آن قاصر است. ما باید از کتب ساده تر و آسانتری که اروپائیان در این باب نوشته اند شروع کنیم، و همان طور که مرحوم ذکاء الملک فروغی در مجلدات سه گانهٔ سیر حکمت در اروپا و دو جلد حکمت سفراط عمل کرده است، و همچنانکه آقای دکتر یحیی مهدوی دو کتاب علم الاجتماع و فلسفهٔ علمی را، و آقای مهندس رضا کتاب راز آفرینش را ترجمه و تحریر کرده اند، افکار و علوم اروپائیان را بزبان فارسی نقل و ترجمه کنیم، و حتی کتابهایی از قبیل روح القوانین منتسکیو (۱) (که بفارسی ترجمه شده است) و «ملاحظات دربارهٔ علل عظمت و انحطاط رومیان» تألیف منتسکیو (که باید هر چه زودتر ترجمه شود) در مملکت ایران انتشار یابد، و مردم آنها را بدقت بخوانند

و بتدریج قوه تمیز و تشخیصی در ایرانیان پیدا شود که بتوانند بین افکار قابل پیروی و عقاید بی اساس و واهی فرقی بگذارند و ذهن ایشان برای خواندن کتب عمیقتر و ادراک افکار مشکلتر آماده شود، و بهمین طریق درجه بدرجه بالا برویم تا روزی بیاید که قوه تصرف پیدا کنیم و بدانیم برای ایران چه راهی خوبست و چه طرحی باید ریخت. تا وقتیکه چنین تشده است آنها که بالسنه اروپائی آشنا هستند باید کتبی را که بآن زبانها نوشته شده است بخوانند. و بنده مسلماً مطالعه کتبی را که بعد از این اسم خواهم برد بر خواندن تألیفات کسروی و امثال او ترجیح میدهم، و معتقدم که ایرانیانی که انگلیسی و فارسی هر دو را بسیار خوب میدانند، و حاضر بر زحمت کشیدن و مقید بدرست فهمیدن و درست نقل کردن هستند، و با موضوعی که میخواهند در آن باب کتب ترجمه کنند نیز آشنا هستند، اگر چنین کتبی را بفارسی نقل نمایند بایران خدمت عمده ای کرده اند:

(۱) کتاب تمدن تألیف کلاوبل، (۲) نمو و توسعه تمدن نگارش پری، (۳) مقالات در علوم محتاج الیه عموم بقلم جولیان هکسلی، (۴) کتاب مقاصد و وسایل و (۵) کتاب فلسفه جاودانی هردو تألیف الدس هکسلی، (۶) کتاب رهنمائی بفلسفه اخلاقیات و سیاسیات و (۷) کتاب انحطاط هردو تألیف پروفیسور جود، (۸) کتاب کیف و کم امور سیاسی تألیف برنارد شا، (۹) کتاب ولایت بشر بانشای وین وود رید، (۱۰) مجموعه مقالات برتراند رسل تحت عنوان « بگذارید مردم فکر کنند»، (۱۱) کتاب رویه علمی تألیف و ادینگتن، (۱۲) تاریخ مختصر عالم بقلم ایچ جی ولز، (۱۳) اعجاز انسان تألیف هارلد هوپلر - و اینک اسامی مؤلفین و عناوین این کتب بزبان و خط انگلیسی:

- 1 - Clive Bell: Civilization,
- 2 - W. J. Perry: The Growth of Civilization,
- 3 - Julian Huxley: Essays in Popular Science,
- 4 - Aldus Huxley: Ends and Means,
- 5 - Aldus Huxley: The Perennial Philosophy,
- 6 - C. E. M. Joad: Guide to the Philosophy of Morals and Politics,
- 7 - C. E. M. Joad: Decadence,
- 8 - G. Bernard Shaw: Everybody's Political What's What?
- 9 - Winwood Reade: The Martyrdom of Man,
- 10 - Bertrand Russell: Let the People Think,
- 11 - C. H. Waddington: The Scientific Attitude,
- 12 - H. G. Wells: A Short History of the World,
- 13 - Harold Wheeler: The miracle of man.

کسی که این کتب وسی چهار کتاب دیگری از این قبیل را بخواند خواهد فهمید که آب و هوا و آفتاب و وضع جغرافیائی و سایر اوضاع طبیعی هر چند در احوال ملل دخالت دارد بگانه عامل در ترقی یا تنزل ایشان نیست، و بسا هست که اوضاع طبیعی مساعد و زندگی آسان مردم يك ناحیه را تنزل و بیکاره میکند که بتدریج رو بنزل و انحطاط میروند، و اوضاع سخت و کم آبی و بدی هوا محرك و مجزش ایشان بکوشش و کار میگردد و ایشان را ترقی و تکامل وامیدارد. خواهد دید که تمدن و معرفت و ترقی نتیجه عقل و زاده دست آدمی زاد است، و اوست که مذاهب و ادبیات و معارف را ابداع کرده است و آنها را تغییر داده است و باحوال و اشکال گوناگون در آورده است، و تنزل و خواری و حقارت و تیره روزی و خرافات پرستی و زشتکاری هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست. خواهد دانست که انسان را از اول کامل و دانا و اشرف مخلوقات نیافریده بودند و از جنات عدن باین در خراب آباد فرستاده اند. بشر حیوان دویاتی است که در بدو پیدایش خود تفاوتی با دام و دند داشته است جز از آن حیث که بالقوه از همه آنها بیشتر استعداد خراب کردن و آزار رساندن و آباد کردن و نفع برداشتن داشته است، و هنوز هم هر يك از این دو جنبه را که طبع او بآنها بیشتر متمایل باشد میتواند بعد کمال ترقی بدهد. مردم يك مملکت اگر اهل کار و کوشش باشند و از راه قوانین طبیعت داخل شوند از اوضاع طبیعی بمیل خود و مناسب احوال خود استفاده میکنند، و شکل زمین و جنس آنرا تغییر میدهند. میشود گفت که چون چندین میلیون سال پیش از این فلان آتشفشانی شد یا فلان تغییر در جنس و شکل فلان سرزمین پیش آمد امروز در آنجا فلان عالم و فلان سیاست مدار و فلان ورزشکاریافت میشود، ولی میتوان گفت که اوضاع طبیعی زمین و آب و هوا از يك طرف و حوادث تاریخی و اعمال انسانی از طرف دیگر هر دو در یکدیگر دخالت و تأثیر داشته است و دارد، و دخالت این دو عامل در یکدیگر شاید تا حدی موجب پیدایش خصایص و تمیزاتی در جماعت مردمانی که ساکن زمین اند شده باشد. اما این تأثیر و تأثر دو جانبه تا چه اندازه است موضوع بسیار بفرنج و غیر مسلمی است، و هر قدر جالب و تحقیق کردنی باشد موضوعی نیست که بنده در آن کار کرده باشم و بتوانم در عرض سه چهار ماه فرا گرفته در باب آن اظهار نظر کنم.

تأثیرات و خصوصیات هیچ نوع زمینی دائما بريك حال نمیماند، بلکه همواره در تغییر است. مافقط تفرات طبیعی جزئی را میتوانم ببینیم، و پیدا شدن تغییرات کلی چندین میلیون سال طول کشیده است و میکشد. ولی آنچه با کمال وضوح میتوانیم دید تغییر و تبدیلی است که دست تصرفات بشر در احوال و اوضاع محیط خود میدهد. جانوری که مدت پانفده هزار سالی مانند سایر حیوانات در جنگلها میزیست یا در صحرای بشکار جانوران دیگر میپرداخت و مثل آنها مطیع و منقاد احوال طبیعی بود بنارا بدست بردن در احوال طبیعی و حمله بردن بر محیط و مسکن خود گذاشت، و چنان قوت و نیروئی در این کار بروز داد که عاقبت باعث تغییرات و تبدلات فاحش گردید. حاجت عمده این جانور در ابتدا خوراک بود و بس، و آن روز آن را از راه تپاه کردن بدست میآورد (که کشتن حیوانات باشد)، ولی از آن دم که شروع بکشت و ورز کرد (یعنی ساختن و بنا کردن پیش گرفت)

میتوان گفت که بر طبیعت و محیط خود حمله ور گردید . بتدریج این حمله شدیدتر شد : انسان خانه و مسکن ساخت ، قریه و قبیله ترتیب داد ، شهر نشین و متمدن شد ، و در شهر خود بر طبیعت مهار زد ، و بی آنکه جباری قوانین طبیعی را یکسره قبول کند قدری از آن را بناچار تحمل کرد .

علاوه بر اینکه بحسوسات و حیوانی مادى خود متوجه شد عقل خود را بانقاد اخلاق و رفتار خود متوجه کرد ، برای خود دستور العمل ساخت ، خویشتن را اشرف مخلوقات و سالار این جهان تصور کرد ، برای تعدیل طبیعت بهیمی خود دین و اخلاق و فلسفه و تصوف ابداع کرد و وظیفه و تکلیف آسمانی مقرر کرد ، غیر از عالم ظاهری که آنرا بحواس خمسۀ خود ادراک میکرد بیک عالم معنوی باطنی و نامرئی معتقد گردید . کمال مطلقى از عدل و نیکی و حقیقت در ماورای طبیعت و در عالم بالا تصور کرد ، و وصول بآن مثال اعلى را مقصد غائی و وجهه همت خود قرار داد . از مجهول ترسید و تا آنجا که ممکن بود رو بکشف آن آورد ، و آنجا که پای اولنگ ماند بباستقراء و قیاس و استدلال و فرض و نظریه راه حلی برای مسائل مشکل خود تراشید و از همه بالا تر اینکه عشق پیدا کرد .

قسمت دوم این مقاله ، با بعضی از اوراق و مقالات دیگر در رسینما ایران گذشته - جوینده با داره بیاورد و ۲۰۰ ریال بگیرد ،

آقای روحی - نماینده سابق مجلس شورى

کفش سرخ

شیخ محمود افضل الملك روحی که یکی از دانشمندان عصر خویش میبود و با برادر کهنترش شیخ احمد روحی سالها محضر سید جمال الدین را در اسلامبول درک کرده بود ، میفرمود :

روزی با جیحون شاعر توانای یزدی در بازار کرمان عبور میکردیم . نگاری دلفریب با کفش قرمز میگذشت و هر دو بی اختیار بوی نگریستیم . من از جیحون خواهم کردم که مر تجلاوی را بستاند . او بیدرنگ گفت :

سرخ کفشت ای دوست . از خون عاشقان است

کاری نمیتوان کرد - پای تو در میان است !